

فصلنامه علمی تخصصی فقه و حقوق معاصر

سال هشتم، شماره ۲۰، تابستان ۱۴۰۱، ص ۴۳۵-۴۴۴

## مستندات و مبانی جرم انگاری افساد فی الارض از دیدگاه آیات قرآن کریم

محمد مهدی کریمی نیا<sup>۱</sup>

حامد شیرینی<sup>۲</sup>

عمران منصوری طلب<sup>۳</sup>

مصطفی عبدالهی کهره<sup>۴</sup>

### چکیده

یکی از مهم ترین عناوین مجرمانه در نظام کیفری جمهوری اسلامی ایران، جرم افساد فی الارض می باشد که در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ش، بر خلاف قوانین سابق، بابت جداگانه را به خود اختصاص داده است. در این جرم، دامنه شمول از مهم ترین وجوه تمییز آن از سایر جرایم می باشد، به نحوی که امکان تحقق آن در رفتارهای مجرمانه بسیاری ممکن است و با توجه به مجازات سنگین سالب حیات آن، مشروعیت آن محل اختلاف آراء فقها و اندیشمندان حوزه حقوق کیفری تشیع می باشد؛ این در حالی است که بر اساس اصل چهارم قانون اساسی نظام جمهوری اسلامی، تمامی قوانین باید مطابق با فقه تشیع آن تدوین شده باشند. از همین رو، در این نوشتار قصد داریم به بیان مستندات و مبانی جرم انگاری افساد فی الارض از دیدگاه کتاب خدا به عنوان مهم ترین مرجع استناد بپردازیم.

کلید واژه: افساد فی الارض، محارب، حدود، مجازات، جرم انگاری، اعدام، جرایم علیه امنیت.

۱. استادیار و عضو هیأت علمی دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، طلبه و پژوهشگر حوزه علمیه قم، استان قم، ایران، نویسنده مسؤول، [kariminia@quran.ac.ir](mailto:kariminia@quran.ac.ir)

۲. دانش آموخته حوزه و فارغ التحصیل سطح دو (کارشناسی) حقوق از مرکز تخصصی حقوق و قضای اسلامی، قم، استان قم، ایران، [www.qomcity1370@gmail.com](mailto:www.qomcity1370@gmail.com)

۳. دارای مدرک سطح سه (کارشناسی ارشد)، رشته فقه و اصول، حوزه علمیه قم، طلبه سطح چهار (دکتری)، مدرس حوزه علمیه و استاد دانشگاه آزاد اسلامی، شهر بشارگرد، استان هرمزگان و استاد دانشگاه هرمزگان، شهر بندرعباس، استان هرمزگان، ایران، پژوهشگر و فعال فرهنگی، [omranmansory6507@gmail.com](mailto:omranmansory6507@gmail.com)

۴. دارای مدرک سطح دو (کارشناسی)، رشته حقوق و قضای اسلامی، مدرسه عالی قضاوت، قم، استان قم، ایران، طلبه سطوح عالی حوزه علمیه قم، پژوهشگر و فعال فرهنگی، [bdyl00879@gmail.com](mailto:bdyl00879@gmail.com)

## مقدمه

آیات قرآن کریم همواره مهم ترین منبع استنادی در استنباط مسائل بوده اند. فقهای تشیع در طول بیش از هزار سال از این منبع به عنوان اولین منبع استفاده می کردند. در موضوع افساد فی الارض، خداوند متعال در آیات قرآن کریم در برخی موارد به این موضوع پرداخته است که در کنار روایات مأثور از اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) می تواند راهگشای حل مشکلات باشد.

### ۱. دلالت آیه ۳۲ سوره مائده بر جرم انگاری افساد فی الارض

اولین آیه ای که در آثار فقها به عنوان مستندی برای حرمت و به تبع آن جرم انگاری جرم افساد فی الارض به کار رفته است، آیه ۳۲ از سوره مبارکه مائده می باشد. در این آیه شریفه خداوند متعال می فرماید که قتل یک عمل قبیح در اندیشه اسلامی می باشد و در صورتی که این عمل به عنوان قصاص یا سایر مجوزات شرعی نباشد، قبحی برابر با کشتار تمامی افراد بشر دارد. نکته مهمی که در این آیه می توان از آن برداشت کرد این است که در صورتی که عملی با این مقدار از قبح اگر با مجوز شرعی انجام شود، مانند قصاص یا اجرای حدودی مانند افساد فی الارض یا محاربه، هیچ قبحی برای فاعل آن متصور نمی باشد. (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۲، ص ۶۳۹؛ اردبیلی، بی تا، ص ۶۶۶)

به این ترتیب، نه تنها افساد فی الارض خود عنوان مجرمانه‌ای است که مجازات مرتکب آن قتل است، بلکه با عنایت به انحصاری که از آیه به دست می آید، تمام جرائم مستوجب قتل را باید داخل در همین عنوان مجرمانه یا قصاص دانست. به دیگر سخن، جرایم مستوجب قتل یا باید داخل در قصاص شوند، یا مستحق مجازات افساد فی الارض باشند. این امر در آثار فقهای معاصر نیز به صراحت بیان شده است و اندیشمندان معاصر فقه شیعه بر این باور هستند که تمامی عناوین مجرمانه ای که در اندیشه فقه کیفری جرم انگاری شده و مجازات مرگ برای آنان مقرر شده است، مانند لواط ایقابی، زنا محصنه، زنا با محارم و سایر عناوین، همگی از مصادیق افساد فی الارض می باشند، زیرا مستندا به این آیه شریفه، قتل یک نفس محترم تنها در دو مورد مشروعیت می باید که عبارتند از قصاص و افساد فی الارض.

در این دسته از مجازات ها که فرد مستحق مجازات مرگ می باشد، با توجه به خروج موضوعی از قصاص، قطعاً جرم از مصادیق افساد فی الارض می باشد. این دسته از محققین در مقام استدلال همچنین برای تقریب به ذهن بیان داشته اند که در زمانی که مجرد اخذ سلاح بدون اخافه که مصداق محاربه نمی باشد، می تواند از مصادیق افساد فی الارض بوده و حاکم اسلامی می تواند در این حالت فرد را به این عنوان مجازات کند، به طریق اولی در جرایمی که سابقاً ذکر شده، می تواند از مصادیق افساد فی الارض بوده و استحقاق اجرای مجازات آن باشد. (همان)

در مقام پاسخ به این ایراد محققین دیگر بیان کرده اند که حصر موارد مشروع قتل در افساد و قصاص با لحن و سیاق آیه و ظهور عرفی از آن، تناسب بیشتری دارد، هر چند که عدم استفاده حصر از آیه، آسیبی به استدلال به آیه شریفه بر جواز قتل مفسد، وارد نمی‌سازد. (بای، ۱۳۸۴، ص ۲).

ایراد دیگری که در مقام استدلال به این آیه وارد شده است اختصاص حکم به بنی اسرائیل می باشد که از سوی دیگر فقها وارد شده است. (مرعشی، ۱۳۷۷، ص ۳).

باید گفت این ایراد نیز وارد نیست، چرا که بنابر تصریح بسیاری از مفسران، این حکم اختصاصی نبوده و در مورد اقوام دیگر و علی الخصوص مسلمانان نیز وارد است. (قمی، بی تا، ج ۱، ص ۱۶۷). شاید محل اشکال این محقق در این بوده است که خداوند متعال در این آیه شریفه و همچنین آیات سابق در مورد بین اسرائیل سخن به میان آورده است و لذا، شبهه اختصاص به بنی اسرائیل

بوجود آمده است. از همین رو، به نظر می رسد ابتدای کلام با بنی اسرائیل از این رو است که خداوند متعال فتنه گری و ستیزه جویی آنان را به عنوان مثال بیان کرده، ولی این حکم اختصاصی به این قوم نداشته است. (حسینی شیرازی، ۱۴۰۰، ج ۶، ص ۷۹). اما این که از بنی اسرائیل در آیه یاد شده است یا به این جهت است که آیات قبل در مورد رفتار بنی اسرائیل بوده و آیات در فضای گزارش اعمال بنی اسرائیل است، و یا بدان جهت است که بنی اسرائیل از حیث فتنه گری، ستیزه جویی و فساد انگیزی سرآمد دیگران بوده اند.

اشکال دیگری که در این آیه و در مقام استناد برای حرمت و جرم انگاری افساد فی الارض شده است، استدلال به مفهوم لقب است. بنابر نظر اکثر اندیشمندان علم اصول، لقب مفهوم نداشته و نمی تواند مستمسکی برای استناد قرار بگیرد. (مرعشی، ۱۳۷۷، ص ۱۳).

در مقابل قائلان به مفهوم گیری از این آیه شریفه پاسخ داده اند که عدم مفهوم برای لقب در جایی است که قرینه ای در میان نباشد، در حالی که برای استناد به مفهوم لقب در این آیه، قرائن متعددی وجود دارد و از همین رو، مفهوم گیری در این آیه با استناد به لقب فاقد اشکال می باشد. یکی از فقهای معاصر در این زمینه اعتقاد دارد:

ارتکاز عقلاً و حکم عقل مبنی بر دفع فساد مفسدان در زمین و کشتن آنها (در صورتی که دفع فساد متوقف بر آن باشد)، قرینه متصله ای است بر اینکه قتل به عنوان قصاص یا مجازات مفسدان فی الارض جایز است و لذا استظهار عرفی از آیه، جواز قتل قاتل و مفسد فی الارض است. (مؤمن، ۱۴۱۵، ص ۴۰۰).

جواز قتل مفسد فی الارض در بنای عقلاً و ارتکاز عقلی آن از مبانی دیگری نیز قابل استنباط می باشد که یکی از آنها آیه ۲۶ از سوره مبارکه غافر است. در این آیه شریفه، فرعون خطاب به قوم خود می گوید: مرا واگذارید تا موسی را هلاک سازم و او پروردگارش را (برای کمک) فراخواند؛ همانا من از این هراس دارم که او آیین شما را دگرگون سازد، یا آن که در زمین فساد بر پا کند. بر این اساس، فرعون قصد قتل و کشتن موسی را بر این اساس که وی قصد توطئه و فساد بر علیه حکومت وی را دارد مستنبط می باشد. این امر زمانی مفید و مؤثر در مدعا یعنی ارتکاز عقلی برای قتل مفسد فی الارض است که همه افراد بشر قائل به کشتن و به قتل رساندن کسی باشند که بودن وی برای یک نظام و ساختار فتنه و افساد را در پی داشته باشد. (بای، ۱۳۸۵، ص ۴).

اشکال دیگری که از سوی محققین بر استناد به این آیه شده است، جزء العله بودن افساد فی الارض برای مجازات قتل می باشد. این دسته از محققین می گویند آنچه که از این آیه مستفاد است، جواز قتل در دو فرض قتل عمد و افساد فی الارض می باشد. همان گونه که در قتل عمد، صرف قتل عمد بودن، مجوزی برای اعدام و قتل شخص نبوده و برای اجرای مجازات نیازمند احراز شرایط دیگری، مانند تساوی در دین، عبد و حر بودن و غیره هستیم، در اجرای مجازات افساد فی الارض نیز به همین منوال بوده و برای اجرای مجازات افساد فی الارض، علاوه بر احراز این موضوع، شرایط دیگری نیز باید احراز شود تا حکومت اسلامی بتواند فردی که مفسد فی الارض است را به مجازات افساد فی الارض عقوبت کند. (هاشمی شاهرودی، ۱۳۷۶، ص ۱۲)

در جواب به آن، محققین دیگر گفته اند:

این اشکال در صورتی بجا بود که مسئله قتل مفسد فی الارض یک امر تعبدی محض بود که عقل آن را درک نمی کرد، اما زمانی که مسئله جزء مسائل عقلایی است، از اشاره شارع به آن می فهمیم که هدف شارع امضای درک عقلاست؛ به گونه ای که اگر بنای شارع بر خلاف بنای عقلاً بود، باید آن را بیان می کرد. به نظر، حکم قتل مفسد فی الارض برای دفع فساد، یک مسئله

عقلایی است و هر گاه شرع ولو اجمالاً با آن موافق باشد، عرف از موافقت شارع، اطلاق این حکم را می‌فهمد. (مؤمن، ۱۴۱۵، ص ۵۰).

علاوه بر پاسخ فوق می‌توان در تأیید اندیشه موافقان و رد اشکال مزبور چنین گفت که: اگر مقصود از اجمال آیه آن است که چه بسا برای قتل مفسد فی الارض شرایط و قیودی مورد نظر شارع بوده که در آیه به آن اشاره نشده است، می‌توان با تمسک به اطلاق آیه، احتمال وجود شرایط و قیود را نفی نمود، زیرا اگر مقنن و شارع، قیود و شرایطی را - به جز قید سعی در افساد که در آیه بعد، بیان شده است - برای بار شدن مجازات مرگ بر مفسد در نظر داشت، باید آن را بیان می‌نمود. اگر مقصود از اجمال آیه آن است که مفهوم «افساد فی الارض» روشن نیست، باید گفت: مفهوم «افساد فی الارض» در نظر عرف که مرجع تشخیص در این گونه امور است، روشن بوده و اجمالی ندارد، هر چند تطبیق این مفهوم بر مصادیقش همواره آسان نیست و به همین دلیل است که باید مصادیق روشن افساد مورد جرم انگاری قرار گیرد و نه عنوان کلی آن. مصادیقی مانند توزیع گسترده مواد افیونی و دایر نمودن قمارخانه و روسپی‌خانه قطعاً جزء مصادیق افساد است و تردیدی در تطبیق مفهوم مفسد فی الارض بر آن نیست.

بسیاری از مفسران معتقدند که مقصود از افساد فی الارض که در آیه ۳۲ آمده، محاربه است. به اعتقاد این گروه از مفسران و فقها، خداوند متعال پس از آن که در آیه ۳۲ سوره مائده، قبح قتل را به عنوان یک قاعده کلی بیان می‌نماید، دو مورد را از این قاعده استثنا می‌سازد: نخست قتل عمدی که به عنوان قصاص صورت می‌گیرد و دوم قتل مفسد فی الارض. مقصود از مفسد فی الارض نیز همان محارب است که در آیه ۳۳ همان سوره بیان شده است. علامه طباطبایی در این زمینه می‌نویسد: خداوند متعال در مورد قتل، استثنایی قائل شده است که آن هم در مورد جواز اجرای حکم قصاص می‌باشد. بر همین اساس، قاعده منع کلی ممنوعیت ازهاق نفس، در مورد اجرای احکام الهی، مانند قصاص و حد، تخصیص می‌خورد. یکی از مصادیق در اجرای حدود، افساد فی الارض می‌باشد که فاعل این عنوان محرمانه از ممنوعیت اجرای حکم ازهاق نفس استثنا می‌باشد. (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۳، ص ۴۵).

به نظر می‌رسد پس از آن که پذیرفته شد قتل به عنوان افساد فی الارض قبحی ندارد و جایز است، حمل آن تنها بر مورد محاربه توجیهی نداشته باشد، زیرا در این صورت باید به این سؤال پاسخ داد که اگر تمامی اقسام قتل‌ها جز مورد قصاص و افساد فی الارض (که بنا بر ادعای مطرح شده همان محاربه است) قبیح بوده و برابر با قتل تمامی افراد بشر است، قتل به عنوان مجازات زنا یا محصنه، لواط و ... چه توجیهی دارد. ممکن است گفته شود قتل‌های مشروع دیگر که مشمول عنوان قصاص یا محاربه نیست، از حکم مذکور در آیه ۳۲ به موجب نصوص معتبر تخصیص خورده است، لکن این سخن نمی‌تواند صحیح باشد، زیرا در این صورت، تخصیص اکثر لازم می‌آید. وجهی ندارد که مقنن در چنین موضوع مهمی با لحن بسیار شدیدی تأکید نماید که اگر کسی دیگری را بدون عنوان قصاص یا افساد فی الارض (محاربه) بکشد، مانند این است که تمامی افراد بشر را به قتل رسانده باشد، و آن گاه موارد متعدد و فراوانی را از این حکم خود استثنا کند و بگوید مگر در مورد زنا یا به عنف، زنا یا محصنه، زنا یا کافر با مسلمان، لواط، محاربه، ارتداد، سب النبی، تکرار زنا غیرمحصن، تکرار شرب خمر، تکرار سرقت حدی، تکرار قوادی و غیره. همچنین بر فرض آن که انحصار موارد مشروع قتل از آیه شریفه استفاده نشده و از سوی دیگر بین آیه شریفه با دیگر موارد مشروع قتل مانند ارتداد تعارضی نباشد، تا گمان به تخصیص آیه، به وسیله ادله دیگری که قتل را تجویز نموده‌اند، برود، حتی در این صورت نیز اثبات جواز قتل مفسد با استناد به آیه شریفه، امری ممکن است، زیرا اثبات مجوز قتل بودن افساد فی الارض، متوقف بر بیان حصر و افاده حصر از آیه شریفه نیست. (بای، ۱۳۸۵، ص ۵).

تنها ایرادی که در این قسمت ممکن است مطرح شود این است که با توجه به قید «فی الارض» که در عبارت «افساد فی الارض» آمده است، برای صدق عنوان افساد شرایطی مانند گستردگی عمل مرتکب لازم است که این شرط در جرائم فردی و جزئی مانند

زناى محصنه و لواطى كه براى يك بار صورت گرفته است، مشاهده نمى‌شود، لذا نمى‌توان اين گونه جرائم را مصداق افساد فى الارض دانست.

در پاسخ به اين اشكال مى‌توان گفت: جرائم مذکور در نظر شارع (و بلکه واقعاً) داراي ويژگي خاصي است كه آنها را در ردیف جرائم عمومي و تهديد کننده سلامت اخلاقي و اجتماعي جامعه قرار مى‌دهد. لذا شرايط لازم براى صدق عنوان افساد در چنين جرائمى مفروض گرفته شده است. (همان).

يکي از فقهای معاصر در دفع استبعاد از اين مسئله مى‌نويسد:

زمانى كه مجرد اسلحه كشيده و ايجاد ترس و وحشت (بدون آن كه جنايت ديگرى ارتكاب يافته باشد)، افساد شمرده مى‌شود، چرا زناى محصنه، لواط و امثال آن افساد شمرده نشود. (فاضل لنكرانى، ۱۴۲۲، ص ۶۳۹).

انديشمندان اين حوزه بر اين عقیده هستند كه سخن فقيه مزبور كلامى نيكوست. مؤيد اين نظريه، عبارات كثيرى از مفسران و فقهاست كه افساد فى الارض در آيه شريفه را به قطع طريق، زناى محصنه و ديگر اسباب و مجوزات قتل تفسير کرده‌اند. (راوندى، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۴۲۴).

با توجه به مباحث فوق الذكر مى‌توان به اين نتايج رسيد كه

اولاً: آيه ۳۲ سوره مائده بر جواز قتل مفسد فى الارض دلالت دارد، چنان كه بسيارى از فقها و مفسران به اين نکته اشاره نموده‌اند. (فاضل لنكرانى، ۱۴۲۲، ص ۶۳۹).

ثانياً: از آن جا كه به حكم آيه شريفه تمامي اقسام قتل غير از قصاص و «افساد فى الارض» مساوى با قتل تمام مردم است، به ناچار ديگر اقسام مشروع قتل مانند محاربه، لواط و... را بايد مصداقي از افساد فى الارض بر شمرده، چنان كه برخى از فقها به اين مطلب تصريح نموده‌اند. (همان).

## ۲. دلالت آيات مشابه در جرم انگاری افساد فى الارض

آيات قرآن كريم به عنوان يکي از مهم ترين منابع استنادى در اندیشه فقهي تشيع مى‌باشند كه بر حسب تعاليم اندیشه تشيع در مرحله اول فقها و محققان براى استنباط احكام بايد بدان ها استناد كنند. در مورد موضوع اين نوشتار نيز بايد گفت كه قرآن كريم به موضوع افساد فى الارض در آيات بسيارى پرداخته است اگرچه همانند آيه سابق، به صورت صريح مورد اشاره قرار گرفته نشده، اما منبعى براى استناد و استدلال در آثار فقها محسوب شده است كه در اين قسمت قصد داريم به اهم آنها اشاره اى داشته و نحوه دلالت هر کدام و اشكالات و شبههاتى كه وارد شده است را به تفصيل مورد بررسى قرار دهيم.

### ۳-۱. فتنه شديد تر از قتل است

خداوند متعال در قرآن كريم، به موضوع فتنه به كرات پرداخته است و در همين زمينه آياتى را نقل کرده است. به نظر مى‌رسد مبناى استدلال اين آيات توجه به اين موضوع بوده است كه اگرچه قتل يکي از بزرگترين گناهان كبيره مى‌باشد و موجب ازهاق نفوس محترمه مى‌باشد، اما فتنه مى‌تواند از موجبات تحقق گسترده اين امر در جوامع بشرى باشد كه توابع بسيارى بر آن ممكن مى‌باشد. يکي از مصاديق اين فتنه مى‌تواند افساد فى الارض باشد كه در صورت تحقق، امكان بوجود آمدن گناهان بسيارى مانند قتل را فراهم آورد و لذا خداوند متعال آن را بشدت مورد نهي قرار داده است و از ديده‌گاه انديشمندان حوزه علوم كيفرى به عنوان يکي از مهم ترين مستندات براى جرم انگارى افساد فى الارض محسوب مى‌شود.

از جمله اين آيات، مى‌توان به آيه ۱۹۱ سوره بقره اشاره كرد كه خداوند متعال در اين زمينه مى‌فرمايد:

هر جا مشرکان را یافتید به قتل رسانید و از شهرهایشان برانید، چنان که آنها شما را از شهرهایتان راندند و فتنه‌گری که آنها کنند سخت‌تر و فسادش بیشتر (از جنگ) است.

بر همین اساس، هر چیزی که موجب تغییر و تحولی در وضعیت عادی افراد و اجتماع شود (اعم از بلا و مصیبت، شدت، ضلالت و ...) فتنه است.

اصل و ریشه این واژه، از «فتن، یفتن» به معنای آزمایش و امتحان است که به صورت‌های مختلف انجام می‌گیرد. وقتی طلا را در آتش می‌نهند و می‌گذارند تا خوبی و بدی و عیار آن مشخص گردد، به این کار، فتنه گفته می‌شود. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۳۷۱).

همچنین صاحب‌العین بر این باور است که فتنه در لغت به معنی إحراق بوده و مفتون که اسم فاعل از این ریشه می‌باشد، به معنی محترق استفاده شده است. همچنین این لغت شناس در مقام بیان سایر تعاریف لغوی برای واژه فتنه از کلماتی مانند عذاب نیز استفاده کرده است که بر همین اساس فتنه را تعریف و به عنوان شاهد مثال به آیه مذکور در این قسمت از نوشتار یعنی آیه ۱۹۱ از سوره مبارکه بقره اشاره داشته است که خداوند متعال در این آیه از فتنه نام برده و آن را از قتل که یکی از بزرگترین گناهان در اندیشه حقوق‌گیری می‌باشد، عظیم‌تر و تبعات آن را سخت‌تر معرفی کرده است. همچنین بیان داشته است که خداوند متعال هر قوم و انسانی را با فتنه‌ها و عذاب‌های گوناگونی مورد ابتلا قرار می‌دهد و این امر سنتی الهی است که از دیرباز و اولین روزهای قدم نهادن این موجود بر این زمین وجود داشته است. وجه تشبیه این لغت شناس در واژه فتنه به احتراق، در تبعات فتنه می‌باشد، زیرا فتنه روابط بین مردم را به آتش کشیده و موجبات از بین رفتن آنها را فراهم می‌سازد. بر همین اساس، شیطان به عنوان اولین و بزرگترین فتنه‌گر در طول تاریخ معرفی شده است، زیرا بذر اولین دشمنی و اختلاف را در نسل بشر کاشته است. (فراهیدی، ۱۹۹۸، ج ۸، ص ۱۲۷-۱۲۸).

همچنین فتنه در دین و مال نیز مورد استعمال قرار می‌گیرد، زیرا مشکلات و اختلافات و همچنین تبعات آن هم می‌تواند در امور دنیوی مانند اموال باشد و هم مانند افساد فی الارض و محاربه می‌باشد، در امور دینی، تأثیرات و همچنین تخریبات آن در امور دینی به مراتب بدتر از امور دنیوی می‌باشد و لذا خداوند متعال در آیه ۱۹۱ از سوره بقره، آن را از قتل شدیدتر دانسته است. بر همین اساس لغت شناسان فتنه را محنت و ابتلا تعریف کرده‌اند که استعمال عمده عرف در امور دنیوی بوده که این دسته از اختلافات منجر به از دست دادن طلا و نقره خواهد شد، همان گونه که آتش آنها را خورده و تباہ و نابود می‌سازد. (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۹، ص ۲۳).

علامه مصطفوی در مقام بیان یک تعریف جامع و مانع از این واژه می‌نویسد: مصب و ریشه این ماده، آن چیزی است که موجب ابتلا به همراه اضطراب است و از همین رو هر امری که موجب این دو نتیجه بشود را در ادبیات عرب و واژه‌شناسی آن، فتنه می‌نامند. در اندیشه اسلامی موجبات بسیاری برای تحقق این امر عنوان داشته‌اند که از جمله مصادیق آن می‌تواند به اموال، اولاد، اختلاف در آراء، غلو در امر، عذاب، کفر، جنون ابتلا و غیره اشاره کرد که هر کدام از این موارد می‌تواند به اختلال به همراه اضطراب منجر شده و مصداق عینی از واژه فتنه باشند. افساد فی الارض می‌تواند عاملی برای تحقق بسیاری از مصادیق فتنه محسوب شده و عملاً مطابق نص صریح قرآن کریم به عنوان یکی از بزرگترین اقسام فتنه محسوب شود، زیرا اموری مانند اختلافات در اموال، اولاد، عذاب، کفر و هر آنچه که بیان شد از تبعات افساد فی الارض محسوب می‌شوند.

اما باید توجه داشت که از منظر لغوی میان اختبار، ابتلا، امتحان و فتنه تفاوت‌هایی وجود دارد. اختبار به معنی مطالبه و جستجو از یک خبر بوده و ابتلا نیز به معنی ایجاد تحول و تقلب و اخذ به آن می‌باشد. همچنین امتحان از محن و سخت‌کوشی به منظور یافتن خبر و نتیجه می‌باشد که بر همین اساس، فتنه امری علی‌حده می‌باشد که به معنی ایجاد اختلال و اضطراب است.

از همین رو استعمال هر کدام از این واژه ها به جای دیگری بجز با مجاز گویی صحیح نخواهد بود.

با توجه به متن آیه کریمه باید گفت که فتنه ها که افساد فی الارض نیز یکی از بزرگترین مصادیق آن می باشند، موجب اخلال در نظم و تحقق اضطراب می باشند. در حقیقت فتنه ها علت تحقق این اضطراب خواهند بود و دال بر نوعی از خاص آن که دال بر ایجاد اختلال و اضطراب در زندگی اجتماعی نوع بشر می شوند. البته باید گفت گاه این امر در جریان امور حیات فردی و یا اجتماعی می باشد که منجر به تحقق اختلال و اضطراب در امور خیر و یا شر می کند. مانند فقر یا غنا، صحت و مریضی، زیرا هر کدام از این امور می توانند منجر به تحقق اختلال در زندگی فردی و اجتماعی شود، ملائت نیز می تواند موجبات تحقق این امر را فراهم سازد و انسان را از مسیر هدایت و سعادت الهی دور کند که هر کدام به تنهایی مصداقی از فتنه و اضطراب دینی و دنیوی باشد. بر همین اساس بر یک انسان مؤمن لازم است که همواره مراقب اعمال و اخلاق خود باشد که دیگران از وی به حسن اعتبار و تنبه یاد کنند که در نهایت موجب گرایش به حق و عدل و در نهایت خداوند متعال شود. (همان).

اما وجه استدلال به آیه شریفه ۱۹۱ سوره بقره و آیه ۲۱۷ همان سوره که دارای مضمونی مشابه است به این نحو است که برپا کردن فتنه به مراتب زشت تر و نامطلوب تر از قتل انسان است. حال اگر مجازات قاتل عمد، مرگ باشد، به طریق اولی مجازات برپا کننده فتنه و فساد، مرگ خواهد بود. (اردبیلی، بی تا، ص ۶۶۶).

علامه طباطبایی در تعلیل شدیدتر بودن فتنه از قتل نفس می نویسد:

فتنه شدیدتر از قتل است، زیرا در قتل حیات مادی شخص از بین می رود، اما در فتنه هم حیات مادی و هم حیات معنوی از بین می رود و هر دو دنیای انسان ویران می شود. (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۶۲).

این آیه در مدینه بر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نازل گردیده است. (طبرسی، ۱۳۵۰، ج ۱، ص ۱۱۱).

در مقام بیان شأن نزول این آیه شریفه، شیخ طوسی از محققان و مفسرین بنام شیعه بر این عقیده است که: چنین روایت شده که این آیه در باره مردی از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نازل شد که یکی از کفار را در ماه حرام کشته بود. سپس مؤمنین از آن مرد صحابی عیب جوئی می کردند و کار او را زشت می شمردند و خداوند این آیه را نازل فرمود و بیان کرد که ایجاد فتنه در دین بزرگتر از کشتن مشرکین در ماه حرام است، اگر چه جائز هم نباشد. (محقق، ۱۳۸۸، ص ۶۲).

خداوند متعال در این آیه شریفه به صراحت دستور می دهد که (و آنان را بکشید هر جا بیابید و بیرونشان کنید از همان جا که شما را بیرون نمودند و فتنه و فساد سخت تر از قتل است و با آنان نزد مسجد الحرام قتال نکنید مگر اینکه با شما در آن جا قتال کنند پس اگر با شما مقاتله نمودند، آنان را بکشید. این چنین جزاء کافران است). این که آیه یکی از آیات راجع به جهاد است، چنانچه آیه قبل راجع به دفاع بود.

«وَ أَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ»: «و اقتلوا» امر واجب بر مسلمین و مرجع ضمیر مشرکین است و «حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ» یعنی «آینما وجدتموهم» هر جا آنان را بیابید و به آنها ظفر یافتید و جمله «ثَقِفْتُمُوهُمْ» در محل جر است به اضافه حیث و حیث مبنی بر ضم است. «وَ أَخْرِجُوهُمْ» و آنان را از بلاد مسلمین بیرون کنید، و مقتضای اطلاق آیه عموم است و وجهی برای اختصاص به مکه ندارد و مقصود کفار حربی می باشند و اما کفار ذمی در صورتی که به شرایط ذمه عمل کنند و همچنین کفاری که در پناه اسلام یا معاهد و یا در امان باشند، از این حکم مستثنی هستند. «مِنْ حَيْثُ أَخْرَجْتُمُوهُمْ» تعبیر به کلمه «مِنْ» در این که جمله به منزله جزا است، یعنی همان طور که مشرکین شما را از مکه بیرون کردند، شما نیز آنان را بیرون کنید، نظیر آیه ای که بعد از دو آیه دیگر می فرماید: «فَمَنْ أَعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَأَعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا أَعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ. وَ الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ» فتنه در لغت و در آیات شریفه

قرآن بر معنای بسیاری اطلاق شده مانند اختبار، ضلالت، کفر، فزیحیت، محنت، جنون، عبرت عذاب، مال و اولاد، افساد و اختلاف در رأی و قتال و غیر اینها و در اینکه آیه به معنی افساد و افتتان است، یعنی در فتنه انداختن است که به ضلالت و کفر و عذاب و اختلاف کشانیدن مردم باشد، چنانچه کفار و مشرکین مکه بعد از هجرت حضرت رسول (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) نسبت به مؤمنین رفتار می نمودند، و این که جمله به منزله علت برای حکم جهاد و دفع دخل است که اگر کسی اشکال کند حکم جهاد بر خلاف حکمت و میزان عقل است، زیرا عقل سلیم از آدم کشی پرهیز دارد، و اسلام دین زور و شمشیر است و پیشرفت او به شمشیر بوده؛ چنانچه دشمنان اسلام بویژه نصارا این اشکال را با آب و تاب بسیار ذکر می کنند. (طیب، ۱۳۹۳، ج ۲، ص ۳۵۳).

جواب از این اشکال، این است که شارع دین به منزله طبیب حاذقی است که هدف او معالجه امراض مردم است. هرگاه عضوی از اعضای بدن انسان به مرض مبتلا شود، آن طبیب اولاً در مقام معالجه برمی آید و اگر قابل معالجه نباشد، در صورتی که به سایر اعضا سرایت نکند و لطمه نزند، آن را به حال خود می گذارد، مثل فلج یا کوری و کوری و غیره. و اگر به سایر اعضا سرایت می کند و موجب هلاکت آنها می گردد، ناچار آن را قطع می کند، زیرا فاسد شدن تمام اعضا، بدتر و سخت تر از قطع نمودن عضوی از آنهاست. اسلام نیز که برای معالجه و شفای کلیه امراض روحی از شرک و کفر و ضلالت و اخلاق رذیله و اعمال سیئه آمده، اولاً در مقام راهنمایی و هدایت جمیع مردم بر می آید، چنانچه در جمله «هُدًى لِلنَّاسِ» گذشت و اگر قابل هدایت و معالجه نیستند و در مقام اضرار و افساد و اضلال دیگران هم نمی باشند، با آنان از طریق صلح و مسالمت بر می آید، و اگر در مقام اضلال و افساد اجتماع و موجب شرک و کفر و ضلالت دیگران می شوند و به اصطلاح مرض آنان مسری است، چاره جز قتل و قمع آنان نیست. و از این جهت دین اسلام در مورد بسیاری از معاصی و ترک واجبات اولاً حد و تازیانه قرار داده که شخص معصیت کار را از نافرمانی برهاند و از فساد دور سازد و راه توبه را باز نموده و به حکم عقل واجب فرموده که به خدا بازگشت کند و گذشته را تدارک نماید و اگر بعد از دو مرتبه یا سه مرتبه معالجه نشد، و از راه فساد بازگشت نمود، حکم قتل داده است. بلکه در بعضی معاصی همان حد اول را قتل و رجم و اعدام قرار داده و همه این احکام برای اینست که فساد به دیگران سرایت نکند و جامعه به فساد و تباهی کشیده نشود. (همان، ص ۳۵۵).

و با اینکه بیان ظاهر می گردد تفسیری که بعضی از مفسرین برای جمله «الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ» نموده اند، که یک نفر از مسلمین در شهر حرام یکی از مشرکین را کُشت و مورد اعتراض قرار گرفت که چرا در شهر حرام به قتل اقدام نموده است. پس این که آیه نازل شد که فتنه که مراد شرک است از قتل سخت تر است، درست نیست، زیرا قطع نظر از اینکه تفسیر به رأی است لازم اش این است که قتال مشرکین در اشهر حرم جایز بلکه واجب باشد و اینکه خلاف قرآن و ضرورت اسلام است که قرآن کریم در این باره می فرماید: «وَلَا تَقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ»؛ مراد از: «عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» حد است که به نص آیه «وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا» محل امن بوده این حریم مقدس و عدم ابتدا قتال در آن جایز نیست، مگر این که مشرکین در آن جا ابتدا به قتال کنند که در این صورت، عدم جواز آن برداشته می شود. لذا خداوند متعال در این زمینه می فرماید: «فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ» که حکم دفاعی است و همین حکم در اشهر حرم جاری است که ابتدا به قتال در آنها جایز نیست، مگر وقتی که مشرکین و کفار شروع به قتال کنند و از این جهت حضرت ابا عبد الله الحسین (علیه السلام) در موقع تمانع حرّ از آن حضرت که اصحاب تقاضای قتال نمودند فرمود من ابتدا به قتال نمی کنم. (همان).

اشکالی که ممکن است مطرح شود این است که مترادف بودن معنای فتنه و فساد فی الارض روشن نیست، لذا نمی توان به آیه استدلال نمود.



در پاسخ به این ایراد می‌توان گفت: هر چند معنای لغوی فتنه و فساد متفاوت است، اما به قرینه این که آیه، فتنه را شدیدتر از قتل معرفی می‌کند، روشن می‌شود که نوع خاصی از فتنه، مانند افساد فی الارض مراد آیه است و در هر صورت، افساد فی الارض قدر متیقن و مصداق روشن فتنه است.

ممکن است گفته شود: شدیدتر بودن فتنه از قتل ملازمه با شدیدتر بودن مجازات آن از مجازات قتل ندارد. چنان که اگر شخصی فرزند خود را بکشد، در نظر عقلاً و عرف، قبح عمل او بیشتر و فعلش ناپسندتر است، با این حال مجازات او خفیف‌تر از مجازات افراد دیگر است. در پاسخ به این ایراد نیز می‌توان گفت: اگر در مورد پدر نص خاصی وجود نداشت، به حکم عقل مجازات او اگر شدیدتر از مجازات افراد دیگر نبود، حداقل هم ردیف با مجازات افراد دیگر قرار داده می‌شد، زیرا تناسب جرم و مجازات از اصول پذیرفته شده عقلائی است که مورد تأیید شرع نیز قرار گرفته است. (بای، ۱۳۸۵، ص ۱۲).

### ۲-۳. وجوب قتل تا رفع فساد و فتنه

خداوند متعال در سوره مبارکه بقره، موضوع فتنه و وجوب جلوگیری از آن را به صراحت بیان داشته و همان گونه که در آیه ۱۹۱ از این سوره، تبعات کیفری و اجتماعی سوء فتنه را بدتر از قتل بیان کرده است، در ادامه، در مقام بیان یک حکم تکلیفی، بر آحاد جامعه اسلامی مقرر داشته است که باید در این زمینه تمامی تلاش و کوشش خود را مبذول دارند تا در نهایت منجر به رفع فساد و فتنه شود، ولو در این راه مجبور به قتال شده باشند. (بقره، آیه ۱۹۳).

برای درک بهتر از این آیه شریفه باید گفت که هدف اسلام از جنگ، کشورگشایی و کسب غنائم یا انتقام‌گیری نیست، بلکه غرض از جنگ و جهاد در اسلام، برچیده شدن بساط شرک و کفر است. فتنه به معنای شرک، کفر، آزمائش و شکنجه آمده است. در این آیه می‌فرماید: اگر مشرکان دست از فتنه و قتال برداشتند، دیگر با آنها دشمنی و جنگ نخواهد شد. زیرا برخورد نظامی تنها با ستمکاران و متجاوزان است.

تعبیر به عدوان، به خاطر رفتار آنهاست، و گرنه اسلام اهل عدوان نیست. مثل اینکه می‌گوییم: جواب بدی، بدی است. با این که جواب بدی با بدی، عدالت است، لکن به خاطر عمل او، نامش را بدی می‌گذاریم. (قرآنی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۳۰۴).

برخی از مفسرین بر این عقیده هستند که مراد از فتنه در این آیه شریفه، همان معنی افساد و اِضلال است، نه خصوص شرک، بلکه شرک یکی از مصادیق آن است. البته ممکن است که حکمت دیگری برای تشریح جهاد و دفاع باشد که عبارت از بسط دین خدا و کلمه توحید است، زیرا غرض اصلی از خلقت بشر نیل به سعادت و تحصیل کمالات و تزکیه نفوس از اخلاق رذیله و اعمال سیئه است و این که غرض جز در سایه دین الاهی تأمین نمی‌شود و جهاد یکی از عوامل اساسی و ارکان اجرا محسوب می‌شود؛ چنان چه در حدیث از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود «بِنِيِ الْإِسْلَامِ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءَ عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْحَجِّ وَالصَّوْمِ وَالْوَلَايَةِ».

و لام (لله) برای اختصاص است و ممکن است وجه اختصاص این باشد که دینی که مستند به خداست و خدا اسلام را جعل فرموده است؛ چنانچه در آیه شریفه می‌فرماید: *إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ* (آل عمران، آیه ۱۹) و نیز می‌فرماید از این به بعد: کسی که به جز اسلام دین دیگری را انتخاب کند از وی پذیرفته نمی‌شود. (آل عمران، آیه ۸۵).

## نتیجه

۱. آیات قرآن کریم همواره مهم‌ترین منبع استنادی در استنباط مسائل بوده اند. فقهای تشیع در طول بیش از هزار سال از این منبع به عنوان اولین منبع استفاده می‌کردند. در موضوع افساد فی الارض، خداوند متعال در آیات قرآن کریم به این

موضوع پرداخته است که از جمله آنها می توان به آیه ۳۳ سوره مائده، اشاره کرد که در این آیه، خداوند متعال به واژه افساد فی الارض اشاره کرده است.

۲. با توجه به این آیات شریفه باید گفت:

اولاً: آیه ۳۲ سوره مائده بر جواز قتل مفسد فی الارض دلالت دارد، چنان که بسیاری از فقها و مفسران به این نکته اشاره نموده‌اند.

ثانیاً: از آن جا که به حکم آیه شریفه تمامی اقسام قتل غیر از قصاص و «افساد فی الارض» مساوی با قتل تمام مردم است، به ناچار دیگر اقسام مشروع قتل، مانند محاربه، لواط وغیره را باید مصداقی از افساد فی الارض بر شمرد؛ چنان که برخی از فقها به این مطلب تصریح نموده‌اند.

## منابع

### قرآن کریم

۱. اردبیلی، احمد بن محمد، زبدة البیان، انتشارات مکتبه الرضویه، مشهد، چاپ اول، بی تا.
۲. بای، حسینعلی، افساد فی الارض چیست، مفسد فی الارض کیست، نشریه فقه و حقوق، شماره نهم، ۱۳۸۵ ش.
۳. حسینی شیرازی، محمد، تقریب القرآن، انتشارات موسوعه الوفاء، چاپ اول، ۱۴۰۰ ق.
۴. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، انتشارات دارالشامیه، چاپ اول، ۱۴۱۲ ق.
۵. راوندی، سعید بن هبیه الله، فقه القرآن، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، قم، چاپ اول، ۱۳۷۷ ش.
۶. طباطبایی، سیدمحمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، ترجمه موسوی همدانی، محمد باقر، انتشارات اسلامی، قم، چاپ ۳۲، ۱۳۹۰ ش.
۷. طبرسی، فضل بن حسن، ترجمه مجمع البیان، ترجمه بهشتی، احمد، انتشارات فراهانی، تهران، ۱۳۵۰ ش.
۸. طیب، عبدالحسین، أطیب البیان فی تفسیر القرآن، مؤسسه جهانی سبطين، قم، ۱۳۹۳ ش.
۹. فاضل لنکرانی، محمد، تفصیل الشریعه، کتاب الحدود، مرکز فقهی ائمه اطهار (ع)، قم، ۱۴۲۲ ق.
۱۰. فراهیدی، خلیل بن أحمد، العین، مکتبه الشامله، دمشق، ۱۹۹۸ م.
۱۱. قرائتی، محسن، تفسیر نور، مشعر، قم، چاپ چهارم، ۱۳۷۷ ش.
۱۲. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر علی بن ابراهیم، مؤسسه دارالکتاب، قم، بی تا.
۱۳. محقق، محمدباقر، نمونه بینات در شأن نزول آیات از نظر شیخ طوسی و سایر مفسرین خاصه و عامه، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۳۸۸ ش.
۱۴. مرعشی، محمد، محاربه و افساد فی الارض، ماهنامه دادرسی شماره نهم، دوره اول، ۱۳۷۷ ش.
۱۵. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۶۸ ش.
۱۶. مؤمن، محمد، کلمات سدیدة، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۴۱۵ ش.
۱۷. هاشمی شاهرودی، محمود، محارب کیست و محاربه چیست، نشریه فقه اهل بیت (علیهم السلام) سال چهارم، شماره ۱۳، ۱۳۷۷ ش و سال سوم، شماره ۱۲-۱۱، ۱۳۷۶ ش.